

امپراتوری نمایش

چرا سیاست بی‌نهاد، در دنیای مجازی فقط توهم قدرت تولید می‌کند

دنیای مجازی دیگر حاشیه زندگی انسان نیست؛ به متن زندگی ما وارد شده است. امروز بخش بزرگی از افکار عمومی، احساسات سیاسی، خشم‌های جمعی، شهرت‌ها، نفرت‌ها و حتی تصور ما از واقعیت، در صفحه‌ای کوچک شکل می‌گیرد که در دست هر انسانی قرار دارد. شبکه‌های اجتماعی، فقط ابزار ارتباط نیستند؛ به نوعی میدان جدید قدرت تبدیل شده‌اند. اما درست در همین نقطه، یکی از خطرناک‌ترین سوءتفاهم‌های عصر ما آغاز می‌شود: اشتباه گرفتن «دیده‌شدن» با «بودن».

ما ایرانی‌ها، به‌ویژه در فضای اپوزیسیون، تا حد زیادی گرفتار همین توهم شده‌ایم. به جای آنکه نهاد بسازیم، صفحه می‌سازیم؛ به جای آنکه سازمان ایجاد کنیم، کانال راه می‌اندازیم؛ به جای آنکه کادر تربیت کنیم، دنبال‌کننده جمع می‌کنیم؛ و به جای آنکه برای آینده برنامه تولید کنیم، روزانه در پی اثبات این هستیم که هنوز دیده می‌شویم. این، سیاست نیست؛ نمایش سیاست است.

در جهان واقعی، قدرت از دل نهاد بیرون می‌آید؛ از حزب، انجمن، اتحادیه، مرکز پژوهشی، شبکه اجتماعی واقعی، اعتماد عمومی، انضباط سازمانی و توانایی مدیریت بحران. اما در جهان مجازی، انسان ممکن است با چند هزار بازنشر و چند میلیون بازدید، دچار این توهم شود که به نیرویی تاریخی تبدیل شده است. در حالی که الگوریتم، ملت نیست. فالوئر، شهروند سازمان‌یافته نیست. بازدید، اعتماد اجتماعی نیست. و هشتگ، جای نهاد را نمی‌گیرد.

مشکل اصلی آنجاست که دنیای مجازی واقعیت را حذف نمی‌کند؛ بلکه بدل جذابی از واقعیت می‌سازد. انسان در آن احساس حضور می‌کند، بی‌آنکه الزاماً حضوری مؤثر داشته باشد. احساس قدرت می‌کند، بی‌آنکه قدرت واقعی تولید کرده باشد. احساس نفوذ می‌کند، بی‌آنکه در جامعه واقعی ریشه داشته باشد. این همان «توهم بودن» است.

اپوزیسیون ایرانی در سال‌های اخیر بیش از آنکه به ساختار بیندیشد، به تصویر اندیشیده است. بیش از آنکه در پی سازمان‌دهی جامعه باشد، در پی سازمان‌دهی افکار لحظه‌ای بوده است. بیش از آنکه برای فردای ایران نقشه داشته باشد، برای پست امروز خود اضطراب داشته است.

این وضعیت فقط یک ضعف فنی نیست؛ یک بحران معرفتی است. زیرا وقتی انسان میان جهان مجازی و جهان واقعی تفاوت نگذارد، به‌تدریج قدرت تحلیل خود را از دست می‌دهد. جامعه را از

پشت صفحه می‌بیند و گمان می‌کند آنچه در فضای مجازی می‌گذرد، همان چیزی است که در عمق جامعه جریان دارد. در حالی که جامعه واقعی در کوچه، بازار، دانشگاه، کارخانه، خانواده، روستا، شهر و نهادها زندگی می‌کند؛ نه فقط در صفحه‌های روشن موبایل. در سیاست، آنچه می‌ماند سازمان است، نه صدا. آنچه اثر می‌گذارد نهاد است، نه هیجان. آنچه آینده می‌سازد اعتماد است، نه بازدید. به همین دلیل است که بسیاری از جنبش‌های پرصدای دیجیتال، پس از مدتی خاموش می‌شوند؛ زیرا در جهان واقعی چیزی برای تکیه کردن ندارند. موج‌اند، نه ساختار. صدا هستند، نه ستون. تصویرند، نه بنا.

طنز تلخ ماجرا اینجاست که بخشی از فعالان سیاسی ما هر روز از آزادی، دموکراسی، گذار، آینده و ملت سخن می‌گویند، اما هنوز نتوانسته‌اند یک نهاد پایدار، یک برنامه روشن، یک شبکه جدی و یک ساختار قابل اعتماد ایجاد کنند. در عوض، هزاران ساعت محتوا تولید کرده‌اند تا به دیگران ثابت کنند که «هستند». اما بودن، با نمایش بودن فرق دارد.

در فلسفه، وجود امری است که اثر می‌گذارد؛ نه صرفاً چیزی که دیده می‌شود. یک نهاد کوچک اما واقعی، از هزار صفحه پرهیاهو مهم‌تر است، زیرا نهاد می‌تواند تصمیم بگیرد، مسئولیت بپذیرد، دوام بیاورد، نیرو تربیت کند و در لحظه بحران عمل کند. صفحه مجازی اما با یک تغییر الگوریتم، یک فیلتر، یک خستگی عمومی یا یک موج تازه می‌تواند از مرکز توجه خارج شود.

تاریخ را نمی‌توان با استوری ساخت. ملت را نمی‌توان با لایک سازمان داد. آینده را نمی‌توان با هشتگ اداره کرد. و کشور را نمی‌توان با شهرت مجازی نجات داد.

دنیای مجازی می‌تواند ابزار باشد، اما وقتی به جای نهاد بنشیند، به افیون سیاسی تبدیل می‌شود؛ انسان را سرمست می‌کند، اما توان واقعی نمی‌آفریند. به او احساس مشارکت می‌دهد، اما الزاماً مسئولیت نمی‌آموزد. او را پر صدا می‌کند، اما الزاماً عمیق نمی‌سازد.

شاید بزرگ‌ترین ضعف سیاسی ما در این دوران همین باشد: ما بیش از آنکه در پی ساختن واقعیت باشیم، در پی نمایش واقعیت هستیم. بیش از آنکه به سازمان نیاز داشته باشیم، به دیده شدن معتاد شده‌ایم. و بیش از آنکه از خود بیرسیم «چه ساخته‌ایم؟»، هر روز از خود می‌پرسیم «چند نفر ما را دیده‌اند؟»

اما تاریخ، بی‌رحم‌تر از الگوریتم‌هاست. تاریخ تعداد بازدیدها را ثبت نمی‌کند؛ میزان ساختن را ثبت می‌کند. تاریخ نمی‌پرسد چند نفر تو را دنبال کردند؛ می‌پرسد چند نفر به تو اعتماد کردند. تاریخ نمی‌پرسد چند بار دیده شدی؛ می‌پرسد وقتی زمان عمل رسید، چه نهادی پشت تو ایستاده بود.

و شاید پرسش نهایی برای سیاست ایرانی همین باشد: آیا ما واقعاً وجود سیاسی داریم، یا فقط در آینهٔ دنیای مجازی، تصویر بزرگتری از خود ساخته‌ایم؟

مهدی روسفید- برلن

05.07.2026